

نقد تحلیلی شبهات وارده در تاریخ قرآن نولدکه پیرامون تحریف به نقصان قرآن

ابراهیم اقبال^۱

فرزاد دهقانی^۲

علی شریفی^۳

چکیده

تحریف، عاملی است که اصالت و اعتبار هر کتاب و کلام معتبری را با آسیب همراه می‌کند. نسبت تحریف به قرآن مجید، خواسته و یا ناخواسته در همین راستاست. اگر مسئله تحریف ناپذیری قرآن به اثبات نرسد، اعتبار قرآن به چالش کشیده می‌شود و هرگونه استناد به آن با مشکل اساسی روبه‌رو می‌گردد. دسته‌ای از شبهات وارده از سوی مستشرقان، در تحریف قرآن است که این شبهات، با رویکرد بی‌اعتبار سازی مطرح می‌شود. استاد برجسته آنان، نولدکه آلمانی است که سامان دهنده مستندات و نظریات مستشرقان پیش از خود و تأثیرگذار بر افراد پس از خود در طرح این موارد است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا کلمات و آیاتی از قرآن حذف و جابجا شده است؟ شبهات مربوط به تحریف در این مقال، حدود چهار شبهه است. نولدکه و دیگر مستشرقان، با پیش فرض‌های نادرست و با استناد به برخی احادیث ضعیف و گاه جعلی که بیشتر در منابع نامعتبر اهل سنت یافت می‌شوند و هم‌چنین برخی احادیث ضعیف که دست‌آویز غلات شیعه است و عدم درک تناسب و مفهوم برخی آیات قرآن و مطالب مستفاد از برخی منابع روایی، تفسیری و تاریخی، به طرح این آراء مبادرت ورزیده‌اند. آراء و شبهات آنان، با استفاده از همان منابع و روش ایشان و ایضاً مفهوم حقیقی آیات، روایات و برخی اصطلاحات تخصصی، قابل بررسی و نقد جدی است.

واژه‌های کلیدی: قرآن، تحریف، شرق‌شناسان، نولدکه، حدیث ضعیف.

Email: eeghbal@ut.ac.ir

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

۲. مدرس گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه حکیم سبزواری؛ نویسنده مسئول

Email: farzaddehghani91@yahoo.com

Email: dralisharifi15@gmail.com

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبائی علیه السلام

پذیرش: ۹۷/۹/۶

دریافت: ۹۷/۷/۷

۱. مقدمه

اثبات تحریف ناپذیری قرآن مجید، یکی از مباحثی است که عالمان و مفسران قرآن مجید و دانشمندان اسلامی مورد توجه و دقت قرار داده‌اند؛ اما در دوره اخیر، برخی از مستشرقان، از جمله تئودور نولدکه (Theodor Noldeke) مستشرق آلمانی، با طرح شبهه‌های سعی در اثبات وقوع تحریف در قرآن کریم کرده‌اند، حال آن‌که تحریف به اجماع علمای فریقین در قرآن به وقوع نپیوسته است و چه بسا نولدکه از این راه، تردید در کل قرآن را مورد هدف قرار داده است که حال آیت‌های در قرآن وجود داشته که از قرآن حذف شده و الان نمی‌بینیم، پس امکان دارد بقیه آیات هم وحیانی نباشد و تحریف به زیادت شده باشد. این پژوهش در جهت بررسی و نقد آراء تحریف به نقصان و تغییر و تبدیل یکی از این مستشرقان، نولدکه آلمانی است که نقش مهمی در میان خاورشناسان دارد و به دنبال پاسخ به سؤالات زیر است:

۱. آیا کلمات و آیاتی از قرآن حذف و جایجا شده است؟

۲. منشأ ادعای تحریف به نقصان در تاریخ قرآن نولدکه چیست؟

تحریف قرآن، مسئله‌ای است که از سوی شرق شناسان مطرح و بدان دامن زده می‌شود. سنگینی بار این مسئله بر دوش «بول» (F. Bull) است. وی در خصوص تحریف قرآن، مقاله‌ای در دایره‌المعارف اسلامی آلمان (۶۰۴/۴-۶۰۸) نگاشت و نولدکه در آغاز، باب اعتقاد به تحریف قرآن را گشود و شرق شناسان بعدی در طرح شبهه‌ها از وی تبعیت کردند. آثاری که به نقد شبهه‌ها درباره تحریف در تاریخ قرآن نولدکه پرداخته‌اند عبارت است از:

۱. مستشرقان و قرآن، محمدحسن زمانی، بوستان کتاب، قم (تنها سه مورد از شبهه‌های وارده در کتاب نولدکه را کوتاه بررسی کرده است و شامل شبهه‌های مقاله حاضر نمی‌شود).

۲. شبهه شناسی تحریف قرآن از دیدگاه خاورشناسان، دکتر سید علی اکبر ربیع نناج، پاییز ۱۳۸۶، مجله پژوهش‌های اسلامی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر، شماره ۱ (دو مورد از شبهه‌های وارده در تاریخ قرآن نولدکه را خیلی کوتاه بررسی کرده است. به این شبهه‌ها پرداخته نشده است).

۳. بررسی ادعاهای مستشرقان در مورد تحریف قرآن، عیسی متقی زاده، و محمود خوران، ۱۳۸۷ش، مجله تخصصی قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره ۵، صفحات ۴۹-۶۴ (فقط شبهه‌های وارده به صورت فهرست وار آورده شده و پاسخ داده نشده است).

چند اثر نیز در رابطه با تحریف از منظر نولدکه با محوریت تاریخ قرآن از نگارنده وجود دارد که شامل شبهه‌ها مقاله مذکور نمی‌شود:

۴. نقد آراء مستشرقان در تحریف زیادت بر قرآن، ابراهیم اقبال و فرزاد دهقانی، ۱۳۹۲ ش، فصلنامه مطالعات قرآنی، دوره ۴، شماره ۱۵، صفحات ۱۱۴-۱۳۳.
۵. نقد تحلیلی اتهامات منسوب به محمد ﷺ در دخل و تصرف قرآن از سوی نولدکه، فرزاد دهقانی و عیسی علیزاده منامن، ۱۳۹۴ ش، مجموعه مقالات اولین کنگره بین المللی علوم قرآن و حدیث، صفحات ۲۴۱-۲۵۴، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
۶. نقد تحلیلی عقیده تئودور نولدکه پیرامون تحریف قرآن، ابراهیم اقبال و فرزاد دهقانی، ۱۳۹۵ ش، مجموعه مقالات دومین کنگره بین المللی علوم قرآن و حدیث، صفحات ۴۸۰-۴۹۰، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
۷. نقد تحلیلی شبهات وارده در تحریف قرآن از سوی مستشرقان، فرزاد دهقانی و حسام امامی دانالو، ۱۳۹۷ ش، نشر برادری، تهران.

۲. معرفی یوهانس تئودور نولدکه

یوهانس تئودور نولدکه (Theodor Noldeke) در ۲ مارس ۱۸۳۶م در شهر هاربورگ (از توابع هامبورگ) واقع در شمال آلمان به دنیا آمد، پدرش ابتدا معاون دبیرستان بود و بعدها مدیر دبیرستانی در شهر لینگن شد. نولدکه از بهار ۱۸۴۹م تا پاییز ۱۸۵۳م، در همین شهر زیر نظر پدرش تحصیلات مقدماتی خود را تا کسب آمادگی برای ورود به دانشگاه ادامه داد. او در این مدت به فراگیری ادبیات کلاسیک یعنی همان زبان های یونانی و لاتین همت گمارد. در دوران دبیرستان به مطالعه زبان عبری پرداخت. در سال ۱۸۵۳م وارد دانشگاه گوتینگن (Gottingen) شد و در این دانشگاه زبان های عبری، عربی، سریانی و آرامی را فراگرفت و مطالعه زبان سانسکریت را در همین دانشگاه آغاز کرد و بعد از آن در دانشگاه کیل (Kiel) ادامه داد. او در دوران دانشجویی شروع به یادگیری زبان های فارسی و ترکی کرد. وی در بیست سالگی دکترای نخست خود را با رساله ای درباره «تاریخ قرآن» گرفت و پس از اخذ مدرک دکترا به گشت و گذار در خارج از آلمان مشغول شد. نخست به وین رفت و در کتابخانه وین، حدود یک سال (۱۸۵۶-۱۸۵۷م) به بررسی دست نویس های این کتابخانه پرداخت و سپس به لیدن هلند رفت. وی در آنجا با بسیاری از شرق شناسان معروف آشنا شد. از کتابخانه لیدن که سرشار از نسخ خطی عربی بود، استفاده کرد. وی در لیدن حدود ۶ ماه ساکن شد و با شرق شناسانی همچون دوزی (R. Dozy)، یونبول (Th. W. Juynboll) و دخویه (M. J. de Goeje) و دیونگ (de Jong) آشنا شد و سپس از لیدن به گوتا در آلمان رفت و حدود یک ماه به بررسی نسخه های خطی آنجا پرداخت. در آوریل ۱۸۵۸م به برلین رفت و در آنجا هم به بررسی

نسخه‌های خطی عربی و ترکی پرداخت و فهرستی برای دست‌نویس‌های آن کتابخانه تهیه کرد. با وجود این‌که تخصص نولدکه زبان، ادبیات، تاریخ و جغرافیای جهان عرب بود، طی زندگی‌اش به هیچ‌یک از کشورهای عربی و اسلامی سفر نکرد. نولدکه در ژانویه ۱۸۶۱م به سمت دانشیار دانشگاه گوتینگن برگزیده شد و به تدریس درس‌هایی درباره تفسیر «سفر اشعیا» مشغول گشت. وی هم‌زمان به مطالعه شعر کهن عربی علاقه‌مند شد و با استفاده از یادداشت‌هایی که از نسخ خطی وین، لیدن، گوتا و برلین استنساخ کرده بود به این کار پرداخت. حاصل این تلاش، مقالات فراوانی است که در کتاب «پژوهش درباره شناخت شعرا عرب قدیم» گردآمده است. وی در سال ۱۸۶۴م استاد زبان‌های سامی در دانشگاه کیل شد و تا سال ۱۸۷۲م در این سمت باقی ماند. در این ۸ سال، به تحقیق و تدریس درباره زبان‌های سامی و هم‌چنین تحقیق درباره عهد قدیم و زبان‌های سانسکریت و ترکی پرداخت. تا اینکه در بهار سال ۱۸۷۲م به سمت استادی دانشگاه استراسبورگ برگزیده شد و نزدیک ۵۰ سال در آن شهر ماند. نولدکه در سال ۱۹۰۶م بازنشسته شد و در بهار سال ۱۹۲۰م به شهر کارلسروهه (Karlsruhe) نقل مکان کرد و در اینجا ده سال آخر زندگی خود را گذراند. سرانجام او در ۲۵ دسامبر ۱۹۳۰م پس از حدود ۹۴ سال زندگی درگذشت (رک: ززکلی، ۱۹۸۶م: ج ۲، ص ۳۳۷؛ رضوان، ۱۴۱۳ق: ص ۱۸۶؛ رحیمی ریسه، ۱۳۸۲ش: صص ۱۶-۱۷؛ داراب‌زاده، ۱۳۸۹ش: صص ۴۸-۴۹).

۱-۲. تاریخ قرآن (Geschichte des Qorans): نولدکه در سال ۱۸۵۶م رساله دکترای خود را در باب جمع و تدوین قرآن نوشت (رک: محمدی، ۱۳۸۵ش: صص ۱۶۴-۱۶۵). در همین ایام، آکادمی ادبیات پاریس به سبب توجه فراوان به مطالعات اسلامی، اقدام به برگزاری مسابقه‌ای در زمینه تاریخ‌نگاری پژوهشی کرد. فرهنگستان کتیبه‌پژوهی و ادبیات پاریس در سال ۱۸۵۷م تصمیم گرفت که به بهترین تک‌نگاشت در زمینه «تاریخ انتقادی متن قرآن» جایزه دهد. در این باره تصریح شده بود که متن مزبور باید دارای این اختصاصات باشد: «بحث از تقسیم‌بندی اولیه قرآن و ویژگی‌های قطعات مختلف تشکیل‌دهنده آن؛ تعیین مراحل زندگانی حضرت محمد [ص] تا آن‌جا که این بخش‌ها به آن مربوط است، در حد مقدور؛ و نیز با استفاده از آثار مورخان و مفسران عرب [و مسلمان] و با ژرفکاوای در آن بخش‌ها [ی قرآنی]؛ روشن‌سازی تحولاتی که نص قرآنی از عهد تلاوت‌های حضرت محمد [ص] تا جمع و تدوین نهایی آن‌که به شکل مصحف نهایی [رسمی] و امروزی درآمده، به خود دیده است؛ هم‌چنین بازجست انواع نسخه‌بدل‌هایی که پس از جمع و تدوین [نهایی و رسمی قرآن] و مصاحف قدیم دیگر، باقی مانده، با رجوع به کهن‌ترین نسخه‌های خطی» (بل، ۱۳۸۲ش: ص ۲۶۳).

نولدکه دوباره دست به کار شد؛ این بار همراه با الویز اسپرنگر (Aloys Sprenger) و میکله آماری ایتالیایی (Michele Amari). هر یک ۳۳۳ فرانک فرانسه جایزه گرفتند. نولدکه در سال ۱۸۶۰م رساله دکتری خود را با عنوان «تاریخ قرآن» منتشر کرد و درگوتینگن به چاپ رسید (رک: رضوان، ۱۴۱۳ق: ص ۱۸۶؛ داراب زاده، ۱۳۸۹ش: ص ۴۸؛ حجتی و نسیمی، ۱۳۸۸ش: ص ۷۵؛ بل، ۱۳۸۲ش: ص ۲۶۳) که این کتاب، مبنای اغلب تحقیقات قرآنی [اروپایی] قرار گرفت (رک: غانم قدوری، بی تا، ص ۱۱). در سال ۱۸۹۸م، ناشر به نولدکه چاپ دوم این کتاب را پیشنهاد داد و از آن جا که خود نولدکه نمی توانست این کار را انجام دهد، عذرخواهی کرد و این کار را به فردریش شوالی (1863-1919 Fred rish scwally) شاگرد مسیحی خود واگذار کرد (رک: رحیمی ریس، ۱۳۸۲ش: ص ۲۰؛ محمدی، ۱۳۸۵ش: ص ۱۶۳). شوالی با بهره گرفتن از دست نوشته های فراوان نولدکه و هم چنین نقدها و اصلاحات کسانی چون گولدتسیهر و اسنوک هورخرونیه، موفق به اتمام این کار شد و چاپ دوم تاریخ قرآن پس از مطالعه خود نولدکه و با پیشگفتار وی در ۱۹۰۹م منتشر گردید و بخش نخست کتاب شد (نولدکه، ۲۰۰۴م، بخش ۱، پیش گفتار، صص VIII. VII). جلد دوم کتاب نولدکه نیز به سال ۱۹۱۹م منتشر شد. نولدکه در آن کتاب کوشیده است تا آیات و سوره های قرآن را بر اساس نزول سامان دهد و چگونگی شکل گیری مصحف ها و کتابت قرآن را بازگوید. او پس از آن که سوره ها و آیه ها را در دو بخش کلی مکی و مدنی گزارش کرده، در چگونگی محتوای سوره ها و مراحل نزول و شکل گیری سوره ها بحث کرده است (رک: مهدوی راد، ۱۳۸۴ش: ص ۲۳۱). بعدها دو دانشمند آلمانی دیگر به نام های برگستراسر (1886-1933 Beregs tracer) و پریتمسل (1893-1941 Pretzl) در سال ۱۹۳۸م، جلد سوم را به آن افزودند (رک: نولدکه، ۲۰۰۴م: ص xi؛ بهشتی، ۱۳۸۰ش: ج ۶، صص ۲۴۰-۲۴۱). بدین ترتیب مجلد اول در سال ۱۹۰۹م در لایپزیگ منتشر شد و مجلد دوم در سال ۱۹۱۹م از چاپ بیرون آمد و دو بخش از مجلد (در حد دوسوم کل آن) در سال های ۱۹۲۶م و ۱۹۲۹م به چاپ رسید و بخش سوم مجلد سوم آن در سال ۱۹۳۸م، یعنی ۶۸ سال پس از طبع اول و چهل سال پس از پیشنهاد ناشر برای تکمیل و تجدید طبع آن، به اتمام رسید (رک: رضوان، ۱۴۱۳ق: ص ۱۸۶؛ بل، ۱۳۸۲ش: صص ۲۶۳-۲۶۴).

۲-۲. محتوای سه جلد اصلی تاریخ قرآن:

۲-۱-۲. **جلد اول:** درباره اصل و منشأ قرآن که از دو فصل تشکیل شده است: فصل اول در مورد نبوت و وحی به حضرت محمد ﷺ است و در فصل دوم به بررسی تفصیلی نظام تاریخ گذاری چهار مرحله ای در مکه و مدینه می پردازد. این فصل از فصول مهم این کتاب است؛ چون نولدکه در این فصل به طرح نظریه بدیع خود در ترتیب سور مکی پرداخته است. او در این فصل دوره

نزول وحی را به چهار مرحله تقسیم کرده: مرحله اول مکی نزول ۴۸ سوره از علق (۹۶) تا سوره حمد (۱)، مرحله دوم مکی ۲۱ سوره از سوره قمر (۵۴) تا کهف (۱۸)، مرحله سوم مکی از نزول سوره سجد (۳۲) تا رعد (۱۳) و بالاخره مرحله چهارم که دوره مدنی است از نزول سوره بقره (۲) تا سوره مائده (۵).

۲-۲-۲. جلد دوم: این جلد در مورد جمع و تدوین قرآن است و به مباحثی چون جمع قرآن، کاتبان وحی در زمان حضرت محمد ﷺ و جمع قرآن توسط حضرت علی ؑ، اولین گردآوری کننده قرآن که زید بن ثابت می‌داند و نحوه جمع وی، دیگر جمع‌های پیش از عثمان (مراد صحابه‌های دارای مصحف و بررسی مصحف آنان) و تاریخ جمع و نگارش رسمی قرآن در زمان عثمان و... قابل ذکر است که این جلد ضمیمه‌ای حدود ۱۰۰ صفحه دارد که درباره منابع اسلامی و تحقیقات جدید مسیحی درباره خاستگاه وحی و پیدایش «کتاب قرآن»، شرح احوال پیامبر اکرم ﷺ و مقایسه تحقیقات اسلامی و مسیحی با یکدیگر و معرفی مهم‌ترین آثار قرآن‌پژوهی و اسلام‌شناسی و مسلمانان تا آن زمان اختصاص دارد.

۲-۲-۳. جلد سوم: این جلد در مورد تاریخ متن قرآن است که به مباحثی چون قرائت و رسم الخط قرآن، اختلاف مصاحف عثمانی و نگارش قرآن بر روی وسایل اولیه مانند پوست و... در مورد قرائت سبعة و عشره و أربع عشره و... می‌پردازد.

۳. اصل نظریه: حذف نام حضرت علی ؑ از قرآن

نولده که برای اثبات نظریه خود برای تحریف به نقصان، به روایاتی استناد می‌کند که بیانگر حذف نام حضرت علی ؑ از قرآن است.

۳-۱. توضیح نظریه: نولده که در کتاب خویش به برخی از روایات استناد می‌کند که نام علی ؑ در قرآن بوده و حذف شده است و می‌گوید از جمله تغییرات این است که از بعضی آیات قرآنی، نام علی ؑ و مواردی که مربوط به اثبات برتری علی ؑ و فرزندانش نسبت به بقیه در جامعه می‌شود، حذف شده است (ر.ک: نولده، ۲۰۰۴م: صص ۳۲۵-۳۲۶).

برخی از روایات، همراه آیات و مصادیق آن، چنین است:

آیه شریفه «هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (آل عمران/۵۱، مریم/۳۶، یس/۶۱، زخرف/۶۱ و ۶۴) که بنا به روایاتی در اصل وحی چنین بوده است: «هَذَا صِرَاطٌ عَلَی مُسْتَقِيمٌ».

آیه شریفه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا...» (اعراف/۱۷۲) که چنین نقل شده است: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و محمد رسولی و علی امیرالمؤمنین).

۲-۳. نقد نظریه: بر این نظریه اشکالاتی وارد است:

۲-۳-۱. جعلی و ساختگی بودن روایات توسط غالیان و اضافات تفسیری: بیشتر روایاتی

که در آن‌ها، نام ائمه علیهم‌السلام را از قرآن محذوف می‌دانند، در ارتباط با غالیان است. در نقد متن این روایات، شناخت غالیان و فعالیت‌های آن‌ها مهم است و هم‌گونی محتوی روایات تحریف با آراء و عقاید آنان، با توجه به زمینه‌های که وجود داشته است، حتی با فرض صحت سند، این روایات را در مظان تردید قرار می‌دهد و این نکته زمانی اهمیت پیدا می‌کند که دانسته شود که بسیاری از روایات تحریف که مضمون آن‌ها حذف نام ائمه معصومین علیهم‌السلام و عناوین مرتبط با آن‌هاست از غالیان روایت شده است (رک: مهدوی‌راد، ۱۳۸۰ش: ج ۶، ص ۶۳۴). هم‌چنین برخی دیگر از این روایات که در مورد آیه ۶۷ سوره مائده «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ الْبَلِغِ» آمده است (بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ الْبَلِغِ فِي عَلِيٍّ) حدیث صحیحی است و مراد از آن اضافه تفسیری است نه آیه‌ای از قرآن.

۲-۳-۲. اشکالات سندی این روایات در رأس بیشتر این روایات، احمد بن محمد سیاری

و کتاب القرائات اوست که مصدر تعداد بیش از یک سوم روایات تحریف است. دانشمندان «علم رجال» اتفاق دارند که احمد سیاری شخصی منحرف و معتقد به تناسخ بوده است. قسمت دیگری از روایات هم به واسطه علی بن احمد کوفی به ما رسیده است که علمای «رجال» او را نیز مردی دروغ‌گو و از نظر عقیده متزلزل می‌دانند (خوبی، بی تا: ص ۲۲۶). در ذیل، چند عنوان از احادیث تحریف نما و نمود نقش غالیان در آن‌ها، بیان می‌شود:

در مورد آیه ۴۱ سوره حجر «... صراط علی...» مدلول روایات در این مورد آمده است (صراط علی) روایت با این مضامین آمده است.

در مورد آیه ۳۳ سوره آل عمران «... آل ابراهیم...» مدلول روایات در این مورد آمده است (آل ابراهیم و آل محمد)، ۱۴ روایت با این مضامین آمده است.

مشاهده می‌شود مدلول این روایات تحریف، با موضوعاتی در مورد امامت گره خورده است و از مجموع هزار و اندی روایات تحریف، نزدیک به یک سوم روایات به حذف نام علی علیه‌السلام و عبارت (آل محمد) دلالت دارد و یا اینکه در ارتباط با مسائل کلی امامت و ولایت است و این نتیجه به دست می‌آید که درگیری و منازعات سیاسی، غالیان را به وادی تحریف قرآن کشانده است و طرح مسئله تحریف، نوعی واکنش به فضای سیاسی جامعه بوده است (رک: احمدی، ۱۳۸۵ش: صص ۱۰۱-۱۰۳).

۲-۳-۳. برداشت نادرست از برخی روایات: یکی از دلایل اصلی طرح این نظریه، عدم درک

مفهوم صحیح برخی روایات است. برای نمونه نولدکه از این حدیث شریف برای تأیید نظر خود استفاده می‌کند: «قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ علیه‌السلام أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قُرِئَ الْقُرْآنُ كَمَا أَنْزَلَ لَأَلْفَيْتُمُونَا فِيهِ

مُسَمِّينَ كَمَا سُمِّيَ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا وَقَالَ ﷺ نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِيْنَا وَرُبْعٌ فِي عَدُونَا وَرُبْعٌ فِيصُصْ وَأَمْثَالُ وَرُبْعٌ فِصَايَا وَأَحْكَامٌ وَنَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَصَائِلُ الْقُرْآنِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۸۹، ص ۷۴).

در حالی که بنا به مفاد این روایات، به کار رفتن نام امیر مؤمنان ﷺ و ائمه اطهار ﷺ در قرآن، تصریح به نام آن‌ها در وحی بیانی است. آن چه در این روایات به ذکر نام ائمه ﷺ در قرآن یاد شده است، منظور ذکر نام ایشان در تأویلات و تفسیراتی است که به عنوان بیان آیات خداوند بر پیامبر ﷺ نازل شده است.

وحی بیانی نیز در روایات ائمه ﷺ مورد اشاره قرار گرفته است. ابو الصباح کنانی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَهُ التَّنْزِيلَ وَالتَّوِيلَ عَلِيَا فَعَلَّمَهُ رَسُولَ اللَّهِ» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ص ۲۸۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۳، ص ۲۲۵). خداوند، پیامبر را تنزیل و تأویل آموخت و پیامبر ﷺ آن را به علی ﷺ تعلیم داد. مراد از علم تنزیل، همان علمی است که خداوند از طریق وحی به محمد ﷺ آموزش می‌دهد و آن، غیر وحی قرآنی است؛ بلکه وحی بیانی و علم تفسیر است. این همان معنایی است که خداوند به پیامبر ﷺ دستور داده تا برای مردم بیان کند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل / ۴۴). بیان کردن برای مردم بر اساس تعلیم خدا و تفسیر کتاب الله است. با این تفاوت که در روایات آمده: «کما انزل الله، کما انزل» و در این آیه: «ما نزل اليهم» آمده است (ایازی، ۱۳۸۰ش: صص ۸۹-۹۰).

۳-۲-۴. موضوع و محتوای روایات: سند بسیاری از روایاتی که در آن‌ها قید شده، نام امامان ﷺ در قرآن بوده و بعدها تحریف شده، مرسل و مقطوع و بسیاری مجهول و مرفوع است که در مصطلح الحدیث این‌ها جز احادیث ضعیف حساب می‌شود و حجیت ندارد و به طور کلی متن بعضی از این روایات خود گواهی می‌دهد که مفاد آن‌ها یا جعل دشمن داناست، یا برساخته دوستان نادان. سوال این جاست اگر آیاتی که در آن‌ها نام ائمه ﷺ و به خصوص علی ﷺ و آیاتی که در مورد ولایت آن‌ها بوده و از قرآن حذف شده باشد، اولاً چگونه ممکن است حضرت علی ﷺ سکوت اختیار کند و نظاره‌گر حذف بخش مهمی از قرآن که زیربنای سعادت همه انسان‌ها است، باشد. ثانیاً چرا آن حضرت در هیچ یک از احتجاجات خود، به یکی از آن آیات استدلال نکرده و تنها به سنت و کلمات رسول خدا ﷺ و فضایل خویش تمسک جسته است؟ (مومنی، ۱۳۸۵ش: ص ۴۲).

۳-۲-۵. مخالفت با حدیث غدیر: می‌توان از حدیث مسلم و تاریخی غدیر استفاده کرد که نام علی ﷺ در قرآن صریحاً نیامده است. زیرا تعیین علی ﷺ برای خلافت و جانشینی پیامبر ﷺ به وسیله حدیث غدیر به فرمان خدا بوده است و آن هم در اجتماع عظیم مسلمانان بعد از تأکید فراوان و شدید اللحن واجب الاجرا و بعد از آن که خداوند به پیامبرش وعده حتمی داد که او را در

این مسیریاری کند و از حملات و خطرات دشمن محفوظش بدارد. در این صورت، اگر نام علی علیه السلام در قرآن به صراحت یاد شده بود، به آن اجتماع عظیم مسلمانان و نصب وی به خلافت، آن هم بعد از این همه تأکیدات و شرایط، احتیاج نبود و اگر در قرآن نامش صریحاً آمده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اظهار آن، ترسی نداشت تا وعده تأیید و محافظت از طرف خدا فرود آید. از حدیث غدیر چنین استفاده می‌شود که نام علی علیه السلام صریحاً در قرآن نبوده است، مخصوصاً آن که این جریان در حجة الوداع و اواخر دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده است که در آن زمان تقریباً تمام قرآن فرود آمده و در میان مسلمانان انتشار یافته بود (ر.ک: خوبی، بی تا: ص ۲۳۲).

۳-۲-۶. **مخالفت با روایت صحیحی از امام صادق علیه السلام: هم چنین در مقابل روایات ضعیف و جعلی که نولدکه به آن‌ها استناد می‌کند، حدیث صحیح و مفصلی از امام صادق علیه السلام وجود دارد که به صراحت وجود نام ائمه علیهم السلام را از قرآن نفی می‌کند:** «ابی بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدا عز و جل: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خودتان اطاعت کنید» (نساء/۵۹)؟ فرمود: درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده، من به او گفتم: به راستی مردم می‌گویند: چرا او نام علی علیه السلام و خاندانش را در کتاب خدا عز و جل نبرده؟ فرمود: در پاسخ آن‌ها بگویند که برای پیغمبر آیه نماز نازل شد و خدا در آن، سه رکعت و چهار رکعت را نام نبرد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را شرح داد. آیه زکات نازل شد خدا نام نبرد که از چهل درهم باید یک درهم داد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را شرح داد. آیه حج نازل شد و به مردم نفرمود که هفت دور طواف کنید تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای مردم شرح داد. آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹) نیز درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرمود: هر که من مولا و آقای اویم، علی علیه السلام مولا و آقای اوست و فرمود: من به شما وصیت می‌کنم درباره کتاب خدا و خاندانم؛ زیرا من از خدا عز و جل در خواسته‌ام که میان آن‌ها جدایی نیفکند تا آن‌ها را بر سر حوض به من رساند. خدا این خواست مرا داد و فرمود: چیزی به آن‌ها نیاموزید که آن‌ها از شما اعلم هستند و فرمود: خاندان من، شما را از هیچ در هدایت بیرون نکنند و هرگز شما را به باب گمراهی وارد ننمایند. اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خاموش می‌نشست و آن را در خاندان خود شرح نمی‌کرد، آل فلان و آل فلان، ادعای آن را می‌کردند، ولی خدا در کتاب باز هم شرح آن را برای تصدیق پیغمبرش بیان کرد و نازل نمود: «همانا خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» (احزاب/۳۳). علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و فاطمه علیها السلام بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن‌ها را در خانه ام سلمه زیر عبا گرد آورد و سپس فرمود: بار خدایا هر پیغمبری خاندانی دارد و این‌ها خاندان من هستند، ام سلمه گفت: آیا من از خاندان تو نیستم؟ فرمود: تو رو به خوبی داری ولی اینان خاندان و بنه من اند. چون رسول

خدا ﷺ وفات کرد، علی علیه السلام اولی و احقّ از همه برای پیشوایی مردم بود، برای تبلیغات بسیاری که رسول خدا ﷺ نسبت به او کرده بود و او را برابر مردم بپا داشته بود و دست او را در دست داشت و چون علی علیه السلام درگذشت، نمی‌توانست و اقدام نمی‌کرد که محمد بن علی یا عباس بن علی یا یکی از پسرانش را وارد امامت کند؛ زیرا در این صورت حسن علیه السلام و حسین علیه السلام می‌گفتند: خدا درباره ما حکم نازل کرده، چنان چه درباره تو نازل کرده و به اطاعت ما دستور داده، چنان چه به اطاعت تو دستور داده و رسول خدا ﷺ درباره ما تبلیغ کرده مثل این که درباره تو تبلیغ کرده و پلیدی را از ما برده است، چنان چه از تو برده است. چون علی علیه السلام درگذشت، حسن علیه السلام اولی بود. به خاطر این که بزرگ‌تر بود و چون او وفات می‌کرد، نمی‌توانست از اولاد خود وارد امامت کند و اقدام به آن هم نمی‌کرد با این که خدا می‌فرماید: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال/۷۵). اگر آن را برای اولادش مقرر می‌کرد، امام حسین علیه السلام می‌گفت: خدا به اطاعت من فرمان داده، چنان چه به اطاعت تو فرمان داده و اطاعت پدرت و رسول خدا، درباره من هم تبلیغ کرده مثل آن که درباره تو و پدرت تبلیغ کرده و خدا پلیدی را از من برده مثل این که از تو و پدرت برده است و چون امامت به حسین علیه السلام رسید هیچ‌کدام از خاندان و خویشانش نمی‌توانستند بر او ادعایی بیاورند، چنان چه او می‌توانست طرح دعوی نسبت به برادر و پدر کند، در صورتی که می‌خواستند امامت را از او بگیرند و به دیگری منتقل کنند، با این که این کار را نمی‌کردند و چون خلافت به حسین علیه السلام رسید، این آیه اجرا گردید که: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و امامت پس از حسین علیه السلام به علی بن الحسین علیه السلام رسید و بعد از علی بن الحسین علیه السلام به محمد بن علی علیه السلام. فرمود: مقصود از رجس و پلیدی که از ما برده‌اند، شك است و به خدا ما هرگز در پروردگار خود شك نداریم» (کلینی، ۱۳۷۵ ش: ج ۱، صص ۲۸۷-۲۸۹).

۴. فراموش شدن آیاتی توسط رسول خدا ﷺ و حذف و تحریف آن‌ها

نولدکه، پیامبر صلی الله علیه و آله را فراموش کار معرفی می‌کند و می‌گوید: «وی، برخی از آن چه را نازل شده بود فراموش کرده است؛ قبل از آن که احدی بر آن اطلاع یابد» (رک: نولدکه، ۲۰۰۴ م: ص ۴۲).

۴-۱. طرح و توضیح نظریه: نولدکه این شبهه را با اتکا به داستانی مطرح کرده است که می‌گویند روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار مسجدی می‌گذشت و شنید قاری، قسمتی از قرآن را از حفظ می‌خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند او را رحمت کند که چنین آیه‌ای را که در چنان سوره‌ای بود به یادم آورد که اصل روایت با سندش این چنین است: «حدثنا ربع بن یحیی، حدثنا زائدة، حدثنا هشام، عن عروة، عن عائشة رضی الله عنها» قالت سمع النبی صلی الله علیه و آله رجلاً یقرأ فی المسجد فقال:

یرحمه الله، لقد أذكرني كذا وكذا آية من سورة كذا» (رک: عسقلانی، ۲۰۰۳م: ص ۱۷۲). بنا به گفتار نولدکه، این داستان با آیات ۶ و ۷ سوره اعلی و ۱۰۶ سوره بقره تأیید می‌شود و دلالت می‌کند که برخی از آیات توسط حضرت ﷺ فراموش شده است.

۴-۲. نقد نظریه: بر این نظریه، نقدهای زیر وارد است:

۴-۲-۱. مخالفت با سیره عملی پیامبر ﷺ و مغایرت با روایات دیگر: این روایت با سیره عملی حضرت محمد ﷺ که اهتمام ویژه‌ای به حفظ قرآن داشت، مخالف است. پیامبری که عموم مسلمانان در موردش اعتراف می‌کنند که اعتبار افراد نزد ایشان، به دانستن قرآن بود. روزی گروهی را به سفر جنگی فرستاد، به آن‌ها فرمود: از قرآن هر چه می‌دانید بیاورید، فردی که از همه قوم جوان‌تر بود گفت: «من فلان و فلان و سوره بقره را از بردارم» فرمود: «برو که امیر این گروه تویی».

مصعب بن عمیر قرشی و معاذ بن جبل انصاری که هر دو به روزگار جوانی با وجود اعتراض شیوخ، به مأموریت‌های بزرگ رفتند و سرپرستی مسلمانان مدینه را پیش از هجرت و حکومت مکه را پس از فتح به عهده گرفتند، از این رو بود که در تعلیم، قرائت و حفظ قرآن، گوی سبقت را از دیگران برده بودند (رک: نهج الفصاحه: ص ۵۱). توجه به این حدیث شریف، اهتمام حضرت و تشویق مسلمانان به حفظ قرآن را بیشتر نمایان می‌کند که فرموده‌اند: «هر که قرآن را بخواند تا آن را حفظ نماید، خداوند او را داخل بهشت می‌کند و شفاعت او را در مورد ده نفر از افراد خانواده‌اش می‌پذیرد» (متقی هندی، ۱۳۸۱ق: ج ۱، ص ۴۷۷). در پی همین اهتمام حضرت بود که مسلمانان قرآن را حفظ می‌کردند و دوباره نزد حضرت می‌خواندند تا حضرت ﷺ تأیید کند و هر حافظ به محض سپردن صورت درست آیات به ذهن، در صدد نشر آن برمی‌آمد و برای دیگران نقل می‌نمود و به کودکان تعلیم می‌داد و به همین خاطر، بیش از یکی دو روز طول نمی‌کشید که هر آن چه از قرآن نازل شده بود، در سینه‌ها مضبوط و محفوظ می‌گردید (رک: مظلومی، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ص ۳۶). علاوه بر این روایت‌های مختلف (که در کتب حدیثی فریقین آمده و حاکی از آن است که حضرت ﷺ مسلمانان را برای حفظ قرآن ترغیب و تشویق می‌کرد)، روایات مختلفی وجود دارد که حضرت ﷺ مسلمانان را از فراموش کردن آیات بعد از حفظ آن، شدیداً بر حذر می‌داشت (رک: عسقلانی، ۲۰۰۳م: صص ۱۷۵-۱۷۶؛ عاملی، بی‌تا: صص ۳۷۴-۳۷۵). با توجه به مطالبی که گذشت، آیا امکان دارد که پیامبر ﷺ که این همه مسلمانان را به حفظ قرآن تشویق و از فراموشی آن نهی می‌کرد، خود آیاتی از قرآن را فراموش کند و آن روایتی که در منابع اهل سنت آمده به فرض صحت سند، خبر واحدی بیش نیست و به اتفاق همه مسلمانان، همان طور که قرآن بودن چیزی با خبر واحد ثابت نمی‌شود، فراموشی قرآن توسط حضرت محمد ﷺ را نیز نمی‌توان با خبر واحد

ثابت کرد. علاوه بر این، نولدکه و هم‌کیشانانش از منابع اهل سنت که بعضاً دارای روایات ضعیف و جعلی هستند، استفاده می‌کنند و با منابع غنی شیعه به‌کلی بیگانه هستند.

۴-۲-۲. برداشت نادرست از آیات مورد استناد: در مورد آیه ۶ و ۷ سوره اعلی که نولدکه از

آن‌ها برای تأیید نظر خود استفاده کرده است: «سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يُخْفَى؛ ما به زودی [آیات خود را به وسیله سرروش غیبی] بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی * جز آن چه خدا خواهد، که او آشکار و آن چه را که نهان است می‌داند» (اعلی/ ۶-۷). نولدکه، از این استثناء در آیه شریفه برداشت کرده که خدا خواسته و حضرت ﷺ برخی از آیات را فراموش کرده است، در حالی که این برداشت درست نیست؛ چون استثناء «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»، استثنایی است که تنها به منظور بقای قدرت الاهی بر اطلاقش آورده شده و می‌خواهد بفهماند چنین نیست که خدای تعالی بعد از دادن چنین عطیه‌ای، دیگر قادر نباشد تو را گرفتار فراموشی کند. نه، بعد از اعطاء هم باز به قدرت مطلقه خود باقی است و این استثناء، نظیر استثنایی است که در آیه شریفه «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَوَيْ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ؛ و اما کسانی که نیکبخت شده‌اند تا آسمان‌ها و زمین برجاست، در بهشت جاودان‌اند، مگر آن چه پروردگارت بخواهد. [که این] بخششی است که بریدنی نیست» (هود/ ۱۰۸) (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۱، ص ۳۶). مسلم است که بهشتیان هرگز از بهشت بیرون نمی‌روند و ذیل آیه، خود گواه این موضوع است. بنابراین جمله «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» اشاره به حاکمیت اراده و قدرت خداوند و ارتباط همه چیز به مشیت و خواست اوست، هم در آغاز پیدایش و هم در بقاء (رک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ج ۲۶، ص ۳۹۴) و استثناء سوره اعلی به همین سبب به‌کاررفته است. هم چنین گفته شده که این استثناء مانند استثناء در ایمان است، اگرچه خداوند فراموشی را از حضرت محمد ﷺ نخواست است (رک: طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۱۰، ص ۷۲۱). این جمله، استثناء حقیقی نیست، بلکه برای تعلیم و تبرک آورده شده است که در برابر هر کار آینده این جمله را بگویند، در واقع می‌خواهد دستور خداوند در آیات شریفه زیر: «وَلَا تَقُولَنَّ لِسَىٰٓءِ ۤإِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا. إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...» در مورد چیزی مگویی که من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر آن که خدا بخواهد» (کهف/ ۲۳-۲۴) را گوشزد کند (رک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۲۱، ص ۴۵۰) و هم چنین گفته شده: ممکن است که استثناء در این آیه شریفه به «سُنْفِرُكَ» باشد و در این صورت معنی این می‌شود که مگر خدا بخواهد تأخیر بیندازد در انزال، شما قبل از انزال قرائت مفرما و در این صورت این خود یک دلیل است که پیامبر ﷺ قرآن را می‌دانست ولی تا نازل شدن آن مأمور به قرائت آن نبوده است (رک: طیب، ۱۳۷۸ش: ج ۱۴، ص ۸۶).

اما آیه دیگر مورد استناد نولدکه عبارت است از: «ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا؛ هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا مانندش را می‌آوریم» (بقره/۱۰۶). وی گمان کرده که خداوند در این آیه، این خبر را داده است که برخی آیات در قرآن بوده و به دستور خداوند، پیامبر ﷺ فراموش کرده است، در حالی که برداشت نولدکه در اینجا ناصواب است. این آیه به فراموشی آیاتی از قرآن دلالت ندارد، بلکه آیه یاد شده به اهل کتاب اشاره دارد که در تلاش برای تشکیک در معتقدات مسلمین می‌گفتند: دین خدایی قابل تبدیل و تغییر نیست، بنابراین دین جدید جایگاهی ندارد. این آیه در رد شبهه ایشان وارد شده است؛ یعنی مادامی که حیات آدمی به طور مستمر در حال دگرگونی است، مصلحت‌های ایشان هم دگرگون می‌شود، پس نسخ شریعت پیشین با شریعت جدید به مقتضای مصالح موجود بوده است و همه شریعت‌ها بر حسب شرایط موجود، سودمند و بهترین چاره‌اند و جمله «أَوْ نُنسِهَا»، بدین معناست که نشانه‌های آن به این علت که دوره و مدتش به طول انجامیده، از صفحه ذهن‌ها محو شده است و در کتاب هستی، دیگر از آن‌ها یاد نمی‌شود (معرفت، ۱۳۷۳ش: ص ۳۵). همان‌طور که گذشت نسخ و انساء در این آیه، در مورد آیات قرآن نیست، بلکه در مورد شریعت‌هاست. به بیان دیگر، می‌خواهد بگوید دین اسلام دینی است که آیین یهود و مسیح را نسخ کرد و به فراموشی سپرد.

۴-۲-۳. **مغایرت فراموش کاری با دیگر آیات قرآن کریم:** مگر می‌شود باور کرد پیامبری که برای حفظ و فراگرفتن قرآن حرصی عظیم داشت و در سخت‌ترین حالات هم زبانش را به آن می‌گرداند و از ترس این‌که مبادا کلمه‌ای از قرآن را از یاد ببرد و یا حرفی از آن تبدیل گردد، در بدو امر شتاب می‌ورزید، چیزی از قرآن را فراموش کند. تا این‌که خدای تعالی او را مطمئن ساخت و به او وعده داد که قرآن را در سینه‌اش جمع کند و قرائت لفظ و فهم معنایش را بر او آسان سازد. در این مورد می‌فرماید: «لَا تَحْزَنْكَ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْتَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ؛ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ؛ [پیش از پایان یافتن وحی به وسیله جبرئیل] زبانت را به حرکت در نیاور تا در خواندن آن شتاب ورزی * بی‌تردید گرد آوردن و [به هم پیوند دادن آیات که بر تو وحی می‌شود و چگونگی] قرائتش بر عهده ماست * چون آن را [به طور کامل] خواندیم، [به همان صورت] خواندنش را دنبال کن، سپس توضیح و بیانش نیز بر عهده ماست» (قیامت/۱۶-۱۸). چه بسا رسول خدا ﷺ پس از آن‌که وحی گذارده شود و نزول آیات به پایان رسد، از علاقه شدیدی که به ضبط آیات داشته، آن را بر صحابه خوانده باشد (ر.ک: بروجردی، ۱۳۶۶ش: ج ۴، ص ۳۰۴). قرآن در این مورد می‌فرماید: «... وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا؛ و پیش از آن‌که وحی کردن قرآن بر تو پایان گیرد، در خواندش شتاب مکن و بگو: ای پروردگار من، دانش مرا بیفزای»

(طه/۱۱۴). در این آیه خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد پیش از آن‌که جبرئیل ابلاغ وحی را به پایان برساند، به تلاوت قرآن عجله نکند. به این خاطر است که معمولاً پیامبر ﷺ قرآن را با جبرئیل می‌خواند و از ترس این‌که فراموش کند در تلاوت آن عجله می‌کرد. پس این جمله، نظیر آیه شریفه است که می‌فرماید: «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ؛ زبان خود را به خاطر شتاب کردن در قرائت قرآن به حرکت در نیاور» (قیامت/۱۶) و جمله مورد بحث، آن حضرت را از انجام این عمل نهی می‌کند و می‌فرماید: قبل از نزول کامل قرآن درباره تلاوت آیات آن عجله مکن. آری تونسبت به قرآن و آیات آن علم و اطلاع داری، ولی در عین حال لازم است برای علم و اطلاعات آن صبر کنی و از پروردگارت بخواهی تا بیش از پیش به تو علم و آگاهی عطا نماید: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» و این به خاطر آن بود که مبادا آیه‌ای را که جبرئیل می‌آورد، اگر پیامبر خدا آن را تلاوت نمی‌کرد آن را فراموش نماید (ر.ک: نجفی خمینی، ۱۳۹۸ق: ج ۱۲، ص ۱۰۷). سپس پیامبرش را مطمئن می‌سازد و می‌فرماید: «سَتُفْرِنُكَ فَلَا تَنْسَى؛ به زودی قرآن را بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد» (اعلی/۶). در پایان، ذکر این نکته ضروری است که طبق حکم عقل، خداوندی که به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد: «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ؛ و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن» (کهف/۲۴)، هیچ وقت فراموشی را از حضرت ﷺ نمی‌خواهد.

۵. حذف آیاتی از سوره اسراء بعد از آیه اول

نولدکه معتقد است بعد از آیه اول سوره اسراء، آیاتی که مقدمه آیه‌ی دوم قرار گرفته از بین رفته است.

۵-۱. **طرح نظریه:** نولدکه قرآن را بر اساس تألیفات انسانی دارای مقدمه فرض کرده است و از قول وایل بیان می‌کند که بین آیات ۱ و ۲ این سوره، آیاتی بودند که حذف شده‌اند (ر.ک: نولدکه، ۲۰۰۴م: ص ۱۲۲). دلیل این نظریه چنین است که وی، ارتباط آیات ۱ و ۲ را درک نکرده و این دو آیه را از هم گسسته دانسته که هیچ ارتباطی به هم ندارند و هر کدام مربوط به ماجرای جداگانه‌ای هستند.

۵-۲. **نقد نظریه:** بر این نظریه سه نقد مطرح می‌گردد:

۵-۲-۱. **اثرگذاری بیشتر:** روش قرآن این است که وقتی می‌خواهد به امر مهمی اشاره کند و مردم را بشارت و انداز دهد و عکس‌العمل مردم را در مقابل آن بیان کند، برای تحریک، تشویق و انداز مردم و هم چنین برای تسلای خاطر، آرامش و قوت قلب دادن به پیامبر ﷺ در مقابل سربلندی قومش، آن دستور و امر مهم را به نظیرش در داستان پیامبران دیگر و سرنوشت قومش ملحق می‌کند تا تأثیرگذاری آن بهتر باشد. در نخستین آیه این سوره، از سیر پیامبر ﷺ سخن گفته است که این‌گونه موضوعات غالباً مورد انکار مشرکان و مخالفان بود که چگونه ممکن است

پیامبری از میان ما برخیزد که این همه افتخار داشته باشد؛ لذا قرآن در این جا اشاره به دعوت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و کتاب آسمانی او می‌کند تا معلوم شود این برنامه رسالت، چیز نوظهوری نیست. هم چنین مخالفت لجوجانه و سرسختانه مشرکان نیز در تاریخ گذشته مخصوصاً تاریخ بنی اسرائیل، سابقه دارد و فرمود: «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا؛ و ما به موسی کتاب دادیم و آن را برای بنی اسرائیل وسیله هدایت قرار دادیم [و در آن کتاب، آنان را به این حقیقت راهنمایی کردیم] که جز مرا [که خدای یگانه‌ام] وکیل و کارساز نگیرید» (اسراء/۲).

۲-۲-۵. شباهت و پیوستگی بین ادیان: قرائن پیوسته از ابتدا در دلالت الفاظ و عبارت بر مقصود نقش بازی کرده و مراد گوینده را تعیین می‌کند و قرائن پیوسته، خود به قرائن لفظی و غیرلفظی تقسیم می‌شود و سیاق تنها قرینه لفظی پیوسته است که اهمیت زیادی دارد و دانشمندان اسلامی نیز در فهم ظواهر متون دینی همواره از آن استفاده کرده و می‌کنند (ر.ک: رجبی، ۱۳۸۷ش: صص ۱۸۸ و ۱۲۰) یکی از راه‌های فهم ارتباط بین آیات و مراد آیات، سیاق است و از ظاهر سیاق این آیات که در صدر سوره قرار دارند چنین برمی‌آید که در مقام بیان این معنا است که سنت الهی در امت‌ها و اقوام مختلف انسانی همواره بر این بوده است که ایشان را به راه بندگی و توحید هدایت نموده و رسیدن به آن را برایشان ممکن ساخته و ایشان را در پذیرفتن و نپذیرفتن مخیر نموده است؛ بنابراین می‌توان گفت، هفت آیه مذکور به منزله مثالی است که کیفیت و چگونگی جریان این سنت عمومی را در بنی اسرائیل مجسم می‌سازد. بدین شرح که خدا بر پیغمبرشان کتاب نازل کرد و آن را هدایتی قرارداد تا به وسیله آن به سوی خدایشان راه یابند و در آن کتاب چنین پیشگویی کرد که به زودی ترقی نموده و در اثر همان ترقی، طغیان و تباهی خواهند ورزید و خداوند با مسلط نمودن دشمن بر آن قوم، انتقام سختی از آنان خواهد گرفت و خوارشان خواهد ساخت و دشمن آن قدر از ایشان بکشد و اسیر کند تا آن که غرور و طغیانشان فروکش نموده، دوباره به سوی اطاعت خدا برمی‌گردند. در آن وقت، خدا هم به نعمت و رحمت خود برگشته، باز سروسامانی به ایشان خواهد داد. باز برای بار دوم طغیان خواهند ورزید و خدا هم به عذاب خود برمی‌گردد.

از این بیان این نتیجه به دست می‌آید که آیات هفت‌گانه مورد بحث، به منزله توطئه و زمینه‌چینی برای بیان جریان همین سنت در امت اسلام است و در حقیقت این چند آیه نظیر جمله معترضه است میان آیه اول و آیه نهم (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۳، صص ۳۶-۳۷).

وجه اتصال آیه دو با یک بدین صورت است؛ یعنی: منزه است خدایی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ببرد و همه آیات را به او نشان داد، هم چنان که آیات و معجزات آشکار را به موسی نشان داد. هم چنین می‌خواهد بیان کند که ای محمد، پیامبری تو چیز تازه‌ای نیست. ما برای تو کتاب آسمانی و

دلایل محکم فرستاده‌ایم، همان طوری که تورات را بر موسی نازل کردیم. چرا اینان موسی عَلَيْهِ السَّلَام را قبول دارند و تورا انکار می‌کنند؟! درحالی که میان تو و او فرقی نیست و می‌خواهد این را خاطر نشان سازد که همان طوری که مسافرت آسمانی و معراج تو را منکر می‌شوند، موسی را هم مورد انکار قرار دادند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۶، ص ۶۱۳). به بیانی دیگر، درآیه اول بیان می‌کند که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با سیر شبانه و معراج گرامی داشت و درآیه دوم بیان می‌کند که اکرام حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام با کتاب تورات بود که به واسطه آن بنی اسرائیل را از تاریکی‌های جهل به سوی هدایت و ایمان خارج کرد (ر.ک: حائری تهرانی، ۱۳۷۷ش: ج ۶، ص ۲۲۱). هم‌چنین گفته شده در ذکر داستان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و تورات در میان مباحث از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرآن، مطالبی نهفته است و آن این‌که بین این دو کتاب و دریافت‌کنندگان آن تفاوت وجود دارد. این مطلب از مقایسه «أَسْرَى بِعَبْدٍ» و «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» و نیز «هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» و «يَهْدِي لِبَنِي هِي أَقْوَمُ» روشن می‌شود (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ج ۱۵، ص ۱۴). می‌توان این‌طور هم بیان کرد که حادثه معراج از جمله معجزات حسی است که از لحاظ نوع، شبیه معجزات موسی عَلَيْهِ السَّلَام است و آن معجزات نیز حسی بوده است (ر.ک: حجازی، ۱۳۹۰ش: ص ۲۱).

۵-۲-۳. اعجاز قرآن: این آیه یک نوع بدیع استطرادی است، به این بیان که مقصود اصلی کلام، یادآوری بنی اسرائیل نسبت به سوء تصرفات و سوء اعمالشان در طول حیات دینی و سیاسی خویش بود. با آن‌که آنان در اشرف بقاع و امکان‌کره زمین می‌زیستند و بالاترین عامل و ابزار هدایت، در دسترس آنان بود، در عین حال بر اثر سوء سلیقه، به سرانجام بسیار بدی گرفتار شدند و لذا ابتدا سیراز مسجد الحرام به مسجد الاقصی را مطرح فرمود و بدین وسیله مناسب دید که هتک حرمت مقدس‌ترین بقاع عالم را توسط فرزندان خودش که به واسطه آن به شرف بزرگی رسیده بودند بیان کند تا این‌که شاید آنان بیدار شده و از شرارت دست بردارند و این از زیباترین نوع ورود و خروج به مطلب بوده و از لطیف‌ترین استهلال و شگفت‌انگیزترین بدایع کلامی است (ر.ک: معرفت، ۱۳۸۸ش: ج ۵، ص ۲۴۰).

برخی ارتباط این دو آیه را براعت تخلص نامیده و می‌گویند: «براعت تخلص در کتاب عزیز شناختن فصل از وصل است. برخی متکلمان معتقد شده‌اند که آن یکی از وجوه اعجاز است و آن فنی دقیق است و نزدیک است در غیر شعر، مگر برزبردستان نقاد پوشیده باشد و آن در کتاب عزیز پراکنده است. هرگاه تتبع و پی‌جویی شود به دست می‌آید؛ مانند آغاز برخی از فصول آیات که ظاهراً آن را بافاصله‌های آیات قبل متنافریا مغایر دیده می‌شود. پس تقریباً جمع میان آن فصول و فواصل مگر پس از امعان نظر، دقت و تأمل میسر نیست و از آن قبیل است قول خدای تعالی:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا». پس همانا وقتی قول خداوند «وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» و ماقبل آن، مورد ملاحظه قرار داده شود، میان آن دو فصل جدایی شدیدی احساس می‌شود و ارتباط میان دو فصل را در قول خدای - سبحانه - «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» تا قول او: «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» درک می‌شود. پس همانا خدای - تبارک و تعالی - خبر می‌دهد که حضرت محمد ﷺ را شبانه به سرزمین مقدس حرکت داد تا برخی از آیاتش را به او بنمایاند و او را به سوی بندگانش بفرستد، همان طور که موسی ؑ را هنگامی که ترسان و چشم به راه، از مصر به سوی مدین خارج شد، به همراهی دختر شعیب، شبانه به سرزمین مقدس حرکت داد تا آیات خویش را به او بنمایاند و به سوی گروه فرعون بفرستد و به او کتاب (آسمانی) عطا فرمود، پس این، شرح ارتباط میان دو فصل مذکور است» (ابن ابی الاصبغ المصری، ۱۳۶۸ش: ص ۲۴۸).

بر اساس مطالبی که بیان شد، ارتباط آیه اول و دوم فهمیده می‌شود.

۶. مغالطه در مورد شیعه

نولدکه، شیعیان را از جمله قائلان به محزف بودن قرآن معرفی می‌کند. وی دلیل این امر را عقیده ایشان بر حذف آیاتی که در آن‌ها انصار و مهاجران به تصرفاتی که به آن اقدام کرده بودند، ملامت می‌شدند، می‌داند.

۱-۶. توضیح نظریه: نولدکه معتقد است، انصار و مهاجرین در هنگام انتخاب اولین خلیفه، حضرت علی ؑ را یاری نکردند و حضرت محمد ﷺ به سبب آن چه بعد از وفاتش حاصل نمی‌شد، از روی اخلاص ناچار به توییح بیشتر یارانش بوده است. بعد از بیان این نظریه، نولدکه از شیعه انتقاد می‌کند، آن‌هم به علت عقیده‌ای که بیشتر آن را خود وی و دیگر مستشرقان به شیعه نسبت می‌دهند. او می‌گوید: اگر خلیفه بودن علی ؑ یک بار در قرآن ذکر شده بود، در آن صورت ملزم کننده ارجحی بود برای هیئت انتخابیه، پس چگونه ممکن است خلافت ایشان در کتاب مقدس (قرآن) یا روایت پیامبر اکرم ﷺ ذکر شده باشد و یکی از اعضای هیئت انتخابیه (مراد شورای که بعد از عمر و به وصیت عمر برای تعیین خلیفه تشکیل شد) برای انتخاب علی ؑ تحریک نشود. بعد از این مطالب، نولدکه اضافه می‌کند، رأی قائل شدن به حق حصری علی ؑ در وراثت خلافت نه در اسلام سندی دارد و نه در عادت قوم بوده است، این‌ها همه بعد از گذشت مدت زیادی از رحلت علی ؑ ایجاد شده است (رک: نولدکه، ۲۰۰۴م: صص ۳۲۳-۳۲۴).

نولدکه در این نظر خود به موارد زیر اشاره می‌کند:

- الف. شیعه اعتقاد دارد آیاتی در قرآن بوده که در آن‌ها به خلافت حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح شده بود که از قرآن حذف شده است.
- ب. شیعه معتقد است آیاتی در قرآن بوده است که انصار و مهاجران را به خاطر غصب حق حضرت علی علیه السلام سرزنش می‌کرد که از قرآن حذف شده است.
- ج. شیعه عقیده دارد احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد که در آن‌ها حضرت به خاطر این که می‌دانست بعد از خودش حق علی علیه السلام را غصب می‌کند، به دلیل اخلاص برخی از یارانش را سرزنش می‌کرد.
- د. از شیعه انتقاد می‌کند، به این دلیل که به خلیفه بودن حضرت علی علیه السلام در قرآن تصریح نشده است.

ه. بیان می‌کند که هیچ روایتی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله مبنی بر حق خلافت علی علیه السلام در اسلام وجود ندارد و تمام قضایا در مورد حق خلافت حضرت علیه السلام را ساخته شده در سده‌های بعدتر از حضرت می‌داند.

۲-۶. نقد نظریه: هیچ کدام از بزرگان شیعه، به هیچ وجه چنین عقیده‌ای ندارند که صریحاً به خلافت علی علیه السلام در قرآن تصریح شده باشد که با تأمل در نقد نظریه‌ای که به وجود نام علی علیه السلام در قرآن دامن می‌زد گذشت، برای رد این شبهه بهتر کمک می‌کند و هم چنین شیعه کمترین اعتقادی به این ندارد که آیاتی در قرآن بوده و خلفا را به خاطر غصب خلافت سرزنش می‌کرد. معلوم نیست نولدکه این شبهات را در مورد شیعه از کجا اخذ کرده است. اما این که نولدکه در نقد شبهه‌ای که خود ساخته و به شیعه نسبت داده، گفته اگر آیاتی در قرآن به خلافت علی علیه السلام تصریح می‌کرد، به خاطر آن آیات در انتخاب خلیفه سوم، علی علیه السلام را ترجیح می‌دادند، این از ضعف استدلال نولدکه است. اگر چنین آیاتی در قرآن بود اصلاً خلافت به ابوبکر و بعد از آن به عمر نمی‌رسید. اما این که گفته، خلیفه شدن علی علیه السلام هیچ سندی در اسلام ندارد باید گفت: اگر وی مختصری تتبع در منابع اصلی کسانی که شبهات را با اتکا به آن منابع طرح می‌کند، می‌کرد، روایاتی از محمد صلی الله علیه و آله درباره فضایل و حق ولایت و خلافت علی علیه السلام می‌یافت و در مورد این حادثه بزرگ تاریخی دچار شک نمی‌شد که نمونه‌ای از آن‌ها حدیث غدیر و حدیث ثقلین است که در کتب معتبر فریقین بدان تصریح شده است. اما اینکه بیان می‌کند اصلاً حق خلافت حضرت علی علیه السلام ساخته شده بعد از گذشت زمان طولانی از رحلت آن حضرت است، در پاسخ گفته می‌شود که احتجاجات علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام و یاران نزدیک حضرت که در کتب فریقین ضبط شده، پاسخی برای رد این مدعا است (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۸، ص ۱۸۵ به بعد).

۷. اقتباس نظریه نسخ از مسیحیان و تغییر و تبدیل آیات منسوخ حضرت ﷺ

نولدکه، حضرت محمد ﷺ را به اقتباس نسخ و تغییر و تبدیل آیات منسوخ از مسیحیان متهم می‌کند.

۷-۱. توضیح نظریه: نولدکه بیان می‌کند مسلمانان، نظریه نسخ را از مسیحیان اقتباس کرده‌اند؛ هم چنان‌که مسیحیان، قائل به نسخ شریعت با نزول کتاب انجیل بوده‌اند و هم چنین ادعا می‌کند که پیامبر ﷺ دست به تغییر و تبدیل آیات منسوخ می‌زده است (نولدکه، ۲۰۰۴م: ص ۴۸).

مستشرقان معتقدند، معارف قرآن از تورات و انجیل اقتباس شده است. رژی بلاشر فرانسوی می‌گوید: تشابهی که در قصص قرآنی با قصص یهودی و مسیحی وجود دارد، تقویت می‌کند که قرآن، کتاب بشری و متأثر از عوامل خارجی باشد، به ویژه در سوره‌های مکی کاملاً واضح است که از معارف مسیحیت متأثر شده است (بلاشر، ۱۳۷۴ش: ص ۲۹۴).

۷-۲. نقد نظریه: بر این نظریه، نقدهایی وارد می‌شود:

۷-۲-۱. مقایسه غلط بین قرآن و کتب مقدس: در نظریه‌های که برخی مستشرقان، قرآن را با کتب عهدین مقایسه می‌کنند و قائل به تحریف می‌شوند، دلیل این مدعا این است که آن‌ها پذیرفته‌اند، تورات و انجیل الفاظ بشری است؛ اما صرف پذیرفتن این امر که کتب مقدس مسیحیت، الفاظ بشری است، مستلزم آن نیست که کتب مقدس همه ادیان، الفاظ بشری باشند. به دیگر سخن، وجود چند کتاب مقدس مانند تورات و انجیل که الفاظ بشری هستند، موجب آن نمی‌شود که با تعمیم نا به جا و مغالطه آمیز، نتیجه گرفته شود که هر کتاب آسمانی، الفاظ بشری است. در حقیقت خود تورات و انجیل از طریق وحی و الفاظ بوده است و پس از ایشان این کتب و شریعتشان مورد تحریف واقع گردید؛ بنابراین وجود تحریف در دین مسیحیت و نیز اعتراف اکثریت متفکران مسیحی و حتی اعتراف خود کتاب مقدس به این امر که این کتب بعد از ظهور حضرت عیسی علیه السلام توسط انسان‌های عادی به رشته تحریف درآمده است، امری مسلم و مورد قبول است. اما پذیرش چنین امری مستلزم آن نیست که با تعمیم نابجا و مغالطه آمیز، همه ادیان - از جمله اسلام - را تحریف شده و یا همه کتب مقدس - و از جمله قرآن کریم - را الفاظ بشری دانست. کافی است که انسان نظری به قرآن بیفکند تا غیر بشری بودن آن را به راحتی و به صورت آشکار دریابد. معارف عظیم موجود در آیات قرآن، تصریحات بسیار متعدد آیات قرآن در ردّ و انکار بشری بودن آن و به ویژه آیات متعدد تحدی، شاهد قوی بر الاهی بودن معارف و الفاظ آن است (رک: نبویان، ۱۳۸۰ش: صص ۶۴-۶۵).

«قرآن کریم» دارای این امتیاز یگانه و منحصر به فرد است که در مدت ۱۴ قرن، بدون هیچ‌گونه تحریف و تغییری دست به دست شده و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته؛ ولی چنین حالت و امتیازی در مورد عهد قدیم «تورات» به هیچ وجه وجود ندارد؛ چون مفسران معاصر و شارحان جدید «نقد پژوهشی» به صحت و اصالت هیچ‌یک از «کتب تورات» به جز کتاب ارمیاء، اعتراف نکرده‌اند. عهد جدید «انجیل» نیز وضعی بهتر از «تورات» ندارد، زیرا بسیاری از اخبار آن در «مجمع اسقف‌های نیقیه»، مورد حذف قرار گرفت و باقیمانده روایات متبلور در انجیل سه‌گانه «متی، مرقس و لوقا» نیز هم‌چنان در هاله‌ای از شک و تردید قرار دارند. در حقیقت انجیل از کتب اصیل و صحیح به شمار نمی‌آید؛ زیرا نقادان و محققان به اثبات رسانده‌اند که کتاب مزبور یک قرن پس از دوران حضرت مسیح علیه السلام تدوین گشته است؛ یعنی بعد از عصر حواریون که تعالیم مسیحیت به ایشان نسبت داده می‌شود. بنابراین چطور می‌شود فرض کرد که قرآن مسئله نسخ را از این کتب اقتباس کرده است (رک: ابن نبی، ۱۳۷۱ ش: صص ۱۶۷-۱۶۸).

هم‌چنین پاره‌ای از این کتب با صراحت به تحریف پاره دیگر گواهی می‌دهند که بعضی از مسیحیان از این کتب تحریف شده حمایت نموده و در کتاب‌های خود نوشته‌اند که چه وقت و برای چه تحریف شده و چه کسی و با چه غرضی آن‌ها را تحریف کرده است. از جمله گواه‌های بر تحریف این است که در بند ۲۶ باب ۲۳ کتاب ارمیا در مقام خطاب به قوم آمده: اما بعد از این از وحی پروردگار یادی نکنید، چون کلمه هرانسانی وحی پروردگار اوست؛ زیرا که شما سخن خدای زنده، پروردگار جنود، خدای ما را تحریف کردید (رک: بلاغی، ۱۳۶۰ ش: ص ۱۰۹). نولدکه از بزرگان این مستشرقان است و مثل بقیه آن‌ها طرح نظریه‌اش در این سمت وسوی است و قرآن را اقتباس شده از تورات و انجیل و بشری می‌داند و می‌گوید مسلمانان نظریه نسخ را از اهل کتاب فرا گرفته‌اند، در حالی که وی کاملاً از این نکته غافل است که وجود نسخ در اسلام و اهل کتاب دلیل بر این نیست که آن‌ها دارای ریشه واحدی هستند و در تورات و انجیل بوده و در قرآن از این دو گرفته شده است، بلکه نشانگر این است که قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی دارای اصل و ریشه واحدی هستند که آن، همان وحی الاهی است؛ البته در این نظر، اصل تورات و انجیل تحریف نشده مورد نظر ماست. هم‌چنین مسیحیان می‌گویند: مسیح علیه السلام گفته است: «آسمان و زمین فناپذیرند و کلام من فنا نمی‌پذیرد» و این دلالت بر امتناع وقوع نسخ دارد (نک: محمد اسماعیل، ۱۴۰۸ ق: صص ۲۷-۳۷). در جواب باید گفت: اولاً ما به این مطلب که کتاب انجیل موجود، همان انجیل عیسی علیه السلام باشد، اعتقاد نداریم و آن را چیزی جز داستان‌های تاریخی نمی‌دانیم که توسط مسیحیان نوشته شده است و در آن زندگانی، میلاد، وفات و... حضرت عیسی علیه السلام را شرح کرده‌اند.

ثانیاً این جمله را اگر به فرض، صحیح نیز بدانیم، دلالت بر امتناع به طور مطلق نمی‌کند؛ بلکه فقط نسخ در شریعت مسیح را بر نمی‌تابد.

ثالثاً مراد از این کلمه در انجیل، تأیید اخبارات حضرت عیسی علیه السلام است که الزاماً تحقق خواهند یافت ولی نسخ به این مسئله ارتباطی ندارد و مسیح علیه السلام با اصحابش از امور آینده صحبت کرده است و بعد در انتهای کلامش، گفته است که آسمان و زمین فنا می‌پذیرند ولی کلام من فناپذیر است.

۷-۲-۲. **عدم درک صحیح از نسخ در قرآن:** علت طرح شبهه جابه‌جایی آیات منسوخ توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی مستشرقان این است که آنان ماهیت نسخ را در قرآن به درستی درک نکرده‌اند و آن را در قرآن، عین تحریف می‌دانند. از جمله اینان، مستشرق آلمانی «بول» است که نسخ احکام را دلیل بر تحریف قرآن می‌داند (ر.ک: علی الصغیر، ۱۴۱۳ق: ص ۴۰، به نقل از دایرة المعارف الاسلامیة، آلمانیه، بوهل، ۲۰۰۱م: ج ۴، ص ۶۰۴) و هم‌چنین از نظر مستشرقان، نسخ بر طرف‌کننده تناقض میان آیات است [۱] (ر.ک: رضوان، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۱۶۸؛ خلیفه، ۱۴۱۴ق: ص ۱۶۸؛ بل، ۱۳۸۲ش: صص ۱۴۵-۱۴۶). شاخص‌ترین زمینه‌ای که به عقیده شرق‌شناسان در پیدایش و گسترش اندیشه نسخ در قرآن مؤثر بوده است، وجود تناقض بین برخی آیات قرآن است. این عقیده از دیرباز در میان آنان ریشه دوانده و زیربنای اندیشه‌شان به شمار می‌رود. نولدکه در نوشته‌های مختلف خود به این مسئله پرداخته است. وی در این زمینه می‌نویسد: «تلاش مفسران متأخر، رهایی از تناقضات مختلفی است که در قرآن وجود دارد و آن‌چه که به نظر می‌رسد، تدریجی بودن رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و این مفسران یا توانسته‌اند این تناقضات را حل کنند و یا در آیاتی که تناقض شدیدی با همدیگر داشته‌اند به نسخ اعتراف کرده‌اند» (مقدادی، ۱۴۱۶ق: فصل شش).

مستشرقان، اعتقاد به عدم وحیانی بودن قرآن دارند و قرآن را کتابی نوشته‌شده توسط حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کاملاً بشری می‌دانند و به همین خاطر، بر طبق برداشت آنان، نسخ در قرآن مانند تحریف است و می‌گویند حضرت هر وقت می‌خواست بر طبق میل و اراده خود آیاتی را وضع کرده است. وقتی می‌دید آیاتی که خودش وضع کرده است برایش ناخوشایند بوده، دست به تغییر و تبدیل آیات می‌زده و به مسلمانان اعلام می‌کرد که این آیه نسخ شد.

وقتی گمان می‌کنند که نسخ در قرآن رفع‌کننده تناقض آن است (این هم به خاطر پیش‌فرض، بشری بودن قرآن است)، گمان می‌کنند هر مسلمانی که آیه‌ای را قرائت کند و بعد از قرائت، گمان کند که با آیات دیگر در تضاد است، می‌تواند بگوید: آیه مؤید این آیه از بین رفته و نسخ شده است که این همان تحریف است منتها در یک شکل دیگر.

۷-۲-۳. **علت گرایش به این نظریه:** این نظریه از آن جا ناشی می شود که پدیده نسخ در شرایع آسمانی، برای نخستین بار از طرف یهود و نصاری به دلایل سیاسی و مذهبی انکار شد (رک: مولایی نیا همدانی، ۱۳۷۸ش: ص ۷) و برای همین، در رد آن در کتاب مقدس خود به توجیهاتی دست زدند که وحیانی بودن کتابشان را زیر سؤال بردند؛ لذا با همین رویکرد به نسخ در قرآن نگاه می کنند.

۷-۲-۴. **ماهیت نسخ در اسلام و قرآن:** نسخی که به اعتقاد مسلمانان در قرآن به کار رفته است با برداشت مستشرقان به کلی متفاوت است؛ لذا در اینجا مختصری به مبحث نسخ پرداخته می شود: نسخ در لغت به معنای ازاله و از بین بردن چیزی و تبدیل به چیز دیگر و نقل چیزی از مکانی به مکان دیگر است (رک: جمعة، ۲۰۰۵م: ص ۹) و در اصطلاح به معانی زیر به کار رفته است: «برداشتن حکم ثابت در شریعت مقدس با سپری شدن وقت و زمان آن، خواه آن حکم برداشته شده، از احکام تکلیفیه باشد یا از احکام وضعیه، خواه از مناصب الاهییه باشد یا دیگر اموری که به خدای تعالی برمی گردد که در مقام قانون گذار است» (رک: خوبی، بی تا: ص ۲۷۷) و هم چنین گفته اند: «رفع تشریح سابق که برحسب ظاهر دوام دارد با تشریح دیگر به گونه ای که اجتماع آن ها با هم ممکن نیست و بین آن ها تفاوت آشکار باشد، خواه ذاتی باشد یا به دلیل خاص از اجماع یا نص صریح» (رک: معرفت، ۱۳۸۸ش: ج ۲، ص ۲۷۷). آن چه همه مفسران و علماء در مورد نسخ اجماع دارند این است که نسخ، رفع حکم شرعی سابق با حکم شرعی متأخر است (رک: نابلسی، ۱۴۲۲ق: ص ۹۹). برای وقوع نسخ در قرآن، شرایط مخصوصی است که در کتاب های علوم قرآنی مورد بحث قرار می گیرد که اگر آن شرایط باشد، نسخ صورت می گیرد و لا غیر.

۸. جمع بندی و نتیجه گیری

قرآن، کتاب وحیانی مسلمانان، یگانه متن مقدسی است که به تأیید عقل، نقل، تاریخ و تضمین الاهی برای حفظ آن، هیچ گونه گرد غبار تحریف و باطل و اختلاف بر دامن آن ننشسته است و معجزه عقلی پیامبر اسلام ﷺ با مؤلفه جهانی و جاودانگی است.

با این حال، تئودور نولدکه مستشرق آلمانی، در طرح آراء خود پیرامون تحریف، تنها آسیب رساندن و بی اعتبار ساختن قرآن کریم را هدف قرار داده؛ زیرا وی با استناد به دلایل سست و مطالب بی اساس، سعی در طرح اثبات و القاء نظرات خود کرده و در این راستا هیچ نتیجه ارزشمندی ارائه نکرده است.

وی در اثبات آراء خود درباره تحریف، به یک اصل و یک روش بسنده نکرده؛ زیرا هم به خود

قرآن، اسلوب و محتوای آن، منابع روایی، تفسیری و تاریخی مسلمانان و هم به اقوال و آراء دیگر مستشرقان به روش‌های مختلف استناد بسته است. در این زمینه باید گفت که آراء مستشرقان درباره وقوع تحریف در قرآن، بی‌اساس و نادرست است؛ زیرا بررسی و نقد چند مورد آن، این نتیجه را به دست داده است. هم‌چنین نولدکه و برخی از مستشرقان مفهوم صحیح برخی از اصطلاحات تخصصی علوم قرآنی چون نسخ را خوب درک نکردند و با استفاده از آن‌ها در مورد قرآن طرح شبهه نمودند. اکثر شبهات نولدکه و دیگر مستشرقان به خاطر پیش‌فرض‌های غلط از جمله عدم وحیانی بودن قرآن، استفاده از منابع ضعیف اهل سنت، اقتباس قرآن از کتب مقدس، برتری دین مسیحیت بر اسلام و ... طرح شده است. بررسی شبهات نولدکه در این مقاله نشان می‌دهد که وی برخی اوقات مفهوم صحیح بعضی آیات و روایات را درک نکرده و دچار شک و اشتباه شده است. هم‌چنین یکی از دلایل اصلی شبهات نولدکه استناد به احادیث ضعیف و نادیده گرفتن احادیث صحیح و توجه نکردن به آیات متحد‌المضمون است.

پی‌نوشت:

۱- به عقیده بلاشر، متخصصان علوم اسلامی از قرن هشتم هجری به بعد، تلاش وافی نمودند تا با استفاده از سنت، تمام مشکلات قرآن را از میان ببرند و بدون شك، این علما از تغییر و تحول حاصل در وحی در طول رسالت پیامبر ﷺ غافل نبودند (مانند آیه تحریم خمر). وی پس از این مقدمه چینی، منظور اصلی خود را به‌طور واضح‌تری بیان می‌کند و می‌نویسد: «... [این علما] وقتی که دو آیه را در تناقض باهم می‌دیدند، آیه دوم را در صورتی که متأخر از آیه اول بود نسخ آن قلمداد می‌کردند» (بلاشر، ۱۹۷۴م: ص ۱۳۰). جرجیس سال در این رابطه می‌گوید: «در قرآن آیات متناقضی وجود دارد که مسلمانان توسط نسخ از آن دفاع می‌کنند» (رضوان، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۶۲۸). منیزس نیز نظر مشابهی دارد (خلیفه، ۱۴۱۴ق: صص ۱۶۶-۱۸۰ به نقل از: MENZES, F.J.L., 1911) صاحب‌نگاهی به نظریات بالجون در کتاب خودش موضوع مورد بحث را شفاف‌تر می‌نماید. صاحب‌کتاب با مقدمه چینی درباره ناهماهنگ بودن قرآن، روند شکل‌گیری نظریه نسخ را چنین توضیح می‌دهد: «پیامبر اعتنایی به پی‌ریزی استدلال هماهنگ و روش متعادل نداشت. اخلاف وی با این مشکل روبرو بودند که چگونه از میان گفته‌های مضبوط پیامبر مقدس (حدیث) که مملو از تناقض به نظر می‌رسید، راه خود را برگزینند و در نتیجه انواع روش‌های هماهنگ‌سازی به کار گرفته شد. قرآن به‌عنوان مجموعه‌ای وحیانی که به محمد نازل شده و توسط او قرائت می‌شد نیز از این قاعده مستثنا نبود. دانشمندان پیشین مسلمان که طی زمان معمولاً با این شرایط

متغیر روبرو شدند، راه حل را در این دیدند که اعتبار عبارات یا اوامر متناقض قرآن را منقضی شده بیندارند و برای توجیه این عقیده خود به آیه ۱۰۶ سوره بقره استناد کردند و بدین گونه نظریه ناسخ - منسوخ شکل گرفت» (BALJON, J.M.S., 1968:p48). ریچارد بل مسئله را از زاویه دیگری پیگیری می‌کند و ضمن تکیه بر نقد ادبی متن قرآن چنین نتیجه می‌گیرد که این کتاب دارای تناقض است: «خواننده منتقد، تغییرات متن را از برخی ناهماهنگی‌ها و یک دست نبودن شکل متن درمی‌یابد. در حقیقت ناهمگونی‌های زیادی در متن قرآن وجود دارند. علاوه بر ترکیب نامناسب کلمات و عبارات موزون، تغییرات ناگهانی وزن‌ها و تکرار کلمات و عبارات هم‌وزن در آیات به هم چسبیده نیز به چشم می‌خورد. دریک پاراگراف قرآن، تغییرات ناگهانی موضوع طبیعی است، ولی اغلب با موضوعات کاملاً غیر مرتبط در متن مواجه می‌شویم که ظاهراً همگن قلمداد می‌شوند. یا این‌که آیات تغییراتی در ساختار نحوی وجود دارند و اغلب با تکرار کلمات و عبارات همراه است که اغلب مفسران را به زحمت می‌اندازد؛ مانند تغییر ضمیر از مفرد به جمع یا از دوم شخص به سوم شخص و برعکس. بعضی اوقات عبارات کاملاً متناقض کنار هم قرار می‌گیرند. عباراتی که از نظر زمان نزول باهم متفاوت‌اند در کنار هم قرار گرفته‌اند و آیات متأخر داخل آیاتی شده‌اند که متقدم‌اند» (BELL, R., 1953:p85). از نظر بل، چنین سبکی نیازمند توضیح است. وی در راستای حل چنین مشکلاتی به زعم خود، چنین می‌پندارد که متن نخستین کتاب، دچار تغییرات و اصلاحات شده است و معتقد است قرآن خود به چنین تغییراتی در متن (در قالب نسخ) اشاره کرده است. وی هم چنین قرآن را متأثر از آموزه‌های مسیحی و به ویژه یهودی می‌داند و احتمال تأثیرپذیری اسلام از دیگر ادیان را نیز مطرح می‌کند (Ibid. pp88-89). جان برتن انگلیسی که بیشترین تحقیق و مطالعه را درباره مسئله نسخ انجام داده است نیز در این زمینه با سایر شرق شناسان هم‌نواپی کرده است. وی در مقاله نسخ خود در دایره‌المعارف اسلام (Burton, J., 1993:V7, p1011) و قرآن (Burton, J., 2001:V2, p11) و نیز در مقدمه‌ای که بر کتاب «الناسخ و المنسوخ» ابوعبید قاسم بن سلام نوشته است (Burton, J., 1987)، یکی از فلسفه‌های نسخ را حل تناقضات بین آیات قرآن تلقی کرده است. صاحب کتاب مطالعاتی در قرآن و حدیث، در روند شکل‌گیری قانون ارث اسلامی نیز اشاراتی جسته و گریخته به موضوع نسخ دارد. وی نسخ را نتیجه تغییر دیدگاه و تصورات مسلمانان نسبت به آیات قرآن می‌داند و معتقد است بین آیات ارث و وصیت تناقض وجود دارد که مسلمانان آن را به وسیله نسخ حل کرده‌اند (Powers, D., 1986). صاحب کتاب دیباچه‌ای بر محتوی قرآن، تناقض میان آیات قرآن را دلیل رویکرد مفسران به نظریه نسخ پنداشته است (SHERIF F.F., 1995:pp59-133).

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم، مترجم: محمد مهدی، فولادوند.
۲. نهج الفصاحه، (۱۳۸۲ش)، مترجم: ابوالقاسم، پاینده، دنیای دانش، تهران.
۳. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۴. ابن ابی الاصبغ المصری، عبدالعظیم، (۱۳۶۸ش)، بدیع القرآن، مترجم: سید علی، میرلوحی، آستان قدس، مشهد.
۵. ابن نبی، مالک، (۱۳۷۱ش)، پدیده قرآنی، مترجم: علی، حجتی کرمانی، مشعر، تهران.
۶. احمدی، محمدحسن، (۱۳۸۵ش)، محدثان شیعه آسیب شناسی روایات تحریف قرآن، فصل نامه شیعه شناسی، سال چهارم، شماره ۱۶، صص ۹۷-۱۲۳.
۷. ایازی، محمدعلی، (۱۳۸۰ش)، مصحف امام علی علیه السلام، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۸. بروجردی، سید محمد ابراهیم، (۱۳۶۶ش)، تفسیر جامع، انتشارات صدر، تهران، چاپ ششم.
۹. بل، ریچارد، (۱۳۸۲ش)، درآمدی بر تاریخ قرآن، بازنگری: وات، ویلیام مونتگمری، مترجم: بهاء الدین، خرمشاهی، سازمان اوقات و امور خیریه، قم.
۱۰. بلاشر، رژی، (۱۳۷۴ش)، درآستانه قرآن، مترجم: محمود رامیار، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۱. — (۱۹۷۴م)، القرآن، نزوله، تدوین، ترجمته و تأثیر، مترجم: رضا، سعاده، دارالکتب اللبنانی، بیروت.
۱۲. بلاخی، محمدجواد، (۱۳۶۰ش)، اسلام آیین برگزیده، مترجم: احمد، صفایی، آفاق، تهران.
۱۳. بهشتی، محمدرضا، (۱۳۸۰ش)، «تاریخ قرآن»، در: دانشنامه جهان اسلام، ج ۶.
۱۴. جمعة، علی، (۲۰۰۵م)، النسخ عند الأصولیین، نهضة مصر، القاهرة.
۱۵. حائری تهرانی، میرسید علی، (۱۳۷۷ش)، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۱۶. حجازی، محمد محمود، (۱۳۹۰ش)، الوحده الموضوعیه، دارالکتب الحدیثه، قاهره.
۱۷. حجتی، سید محمدباقر و نسیمی، سید عقیل، (۱۳۸۸ش)، «بررسی و نقد برخی دیدگاه های نولدکه درباره جمع قرآن»، قرآن پژوهی خاورشناسان، سال چهارم، شماره هفتم، صص ۷۴-۱۰۵.
۱۸. حرعاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۱۹. خلیفه، محمد، (۱۴۱۴ق)، الاستشراق و القرآن العظیم، مترجم: عبدالصبور، شاهین، دارالاعتصام، قاهره.
۲۰. خوبی، سید ابوالقاسم، (بی تا)، البیان فی تفسیر القرآن، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، قم.
۲۱. داراب زاده، سارا، (۱۳۸۹ش)، «نولدکه؛ قرآن شناس مشهور غربی»، مجله میان رشته ای زمانه، شماره نهم، صص ۴۸-۴۹.

۲۲. رجبی، محمود، (۱۳۸۷ش)، *روش تفسیر قرآن*، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.
۲۳. رحیمی ریسه، احمدرضا، (۱۳۸۲ش)، «تاریخ قرآن نولدکه - شوالی: معرفی، بررسی و نقد منابع»، سفینه، شماره اول، صص ۱۶-۳۰.
۲۴. رضوان، عمر بن ابراهیم، (۱۴۱۳ق)، *آراء المستشرقین حول القرآن الکریم و تفسیره*، دارطیب، ریاض.
۲۵. زرکلی، خیرالدین، (۱۹۸۶م)، *الأعلام*، دارالعلم الملايين، بیروت.
۲۶. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الاحکام*، محقق: خراسان، حسن الموسوی، دارالکتب الإسلامیه، تهران.
۲۹. طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸ش)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات اسلام، تهران.
۳۰. عاملی، جعفر مرتضی، (بی تا)، *حقایق هامه حول القرآن الکریم*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
۳۱. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، (۲۰۰۳م)، *فضائل القرآن*، دار و مکتبه الهلال، بیروت.
۳۲. علی الصغیر، محمدحسین، (۱۴۱۳ق)، *المستشرقون والدراسات القرآنیه*، مکتب الاعلام اسلامی، قم.
۳۳. غانم قدوری، حمد، (بی تا)، *محاضرات فی علوم القرآن*، دارعمار، عمان.
۳۴. فخررازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)*، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۷۵ش)، *اصول کافی*، مترجم: محمدباقر، کمره ای، اسوه، قم.
۳۶. متقی هندی، علاء الدین، (۱۳۸۱ق)، *کنز العمال*، مؤسسه الرساله، بیروت.
۳۷. مجلسی، علامه محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
۳۸. محمداسماعیل، شعبان، (۱۴۰۸ق)، *نظریه النسخ فی الشرایع السماویه*، دارالسلام للطباعه والنشر و التوزیع، مصر.
۳۹. محمدی، محمدحسین، (۱۳۸۵ش)، «تحلیل و بررسی آرای نولدکه، پیرامون جمع قرآن»، قرآن پژوه خاورشناسان، شماره اول، صص ۱۶۳-۱۸۰.
۴۰. مظلومی، رجبعلی، (۱۴۰۳ق)، *پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی*، نشر آفاق، تهران.
۴۱. معرفت، محمدهادی، (۱۳۷۳ش)، *تناسب آیات*، مترجم: عزت الله، مولایی نیا، بنیاد معارف اسلامی، قم.
۴۲. —، (۱۳۸۸ش)، *التمهید فی علوم القرآن*، التمهید، قم.
۴۳. مقدادی، فواد کاظم، (۱۴۱۶ق)، *الاسلام وشبهات المستشرقین*، المجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام، قم.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الإسلامیه، تهران.

۴۵. مولایی نیا همدانی، عزت الله، (۱۳۷۸ش)، *نسخ در قرآن*، نشر رایزن، تهران.
۴۶. مومنی، علی اکبر، (۱۳۸۵ش)، «*بررسی دلایل تصریح نشدن به نام اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن*»، مجله مشکوة، شماره ۹۰، صفحات ۳۹-۵۱.
۴۷. مهدوی راد، محمدعلی، (۱۳۸۴ش)، *سیرنگارش های علوم قرآنی*، هستی نما، تهران.
۴۸. ———، (۱۳۸۰ش)، *دانشنامه جهان اسلام*، بنیاد دائره المعارف اسلامی، بی جا.
۴۹. نابلسی، محمد، (۱۴۲۲ق)، *البيان في علوم القرآن*، الفارس، دمشق.
۵۰. نبویان، سید محمود، (۱۳۸۰ش)، «*قرآن حقیقتی ماورایی یا الفاظ بشری؟*»، مجله رواق اندیشه، شماره دوم، صص ۶۴-۶۵.
۵۱. نجفی خمینی، محمدجواد، (۱۳۹۸ق)، *تفسیر آسان*، انتشارات اسلامیة، تهران.
۵۲. نولدکه، تئودور، (۲۰۰۴م)، *تاریخ القرآن*، بازنگری: فردریش، شوالی، مترجم: جرج، تامر، مؤسسه کنراد-آدناو، برلین و بیروت.
53. BALJON. J.M.S, (1968), Modern muslim koran interpretation. leiden: E.j.brill.
54. BELL,R., (1953), Introduction to the Quran. Edinburgh university press.
55. Burton. J., (1993), Naskh. Encyclopedia of Islam. Vol. 7.
56. Burton. J., (1987), KIT ABAL – NASIKH WA – L- MANSUKH OF Abuubaidal Qasim b. sallam. Edited with a commentary By John Burton: <http://ww.Arisand phill:ps.Com/k.tab.html>.
57. Burton.J., (2001), Abrogation. Encyclopedia of the Quran. Vol. 2.
58. MENZES, F.J.L., (1911), the life and Religion of Mohammad the prophet of arabia sands. London.
59. Powers. D., (1986), Studies in Quran and Hadith. The Formation of the Islamic law of inheritance. university of california press.
60. SHERIF. F. F., (1995), A guide to the contents of the Quran. uk: Garnet publishing.